**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011220**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

اللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتَّى تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا

مرحوم شیخ انصاری استدلالی را که طرح می‌فرمایند برای این که در استصحاب احراز بقای موضوع شرط است عبارتی دارند، می‌گویند: «و مما ذكرنا يعلم‏ أن‏ المعتبر هو العلم ببقاء الموضوع و لا يكفي احتمال البقاء إذ لا بد من العلم بكون الحكم بوجود المستصحب إبقاء و الحكم بعدمه نقضا.»

بعد می‌فرمایند: «فإن قلت إذا كان الموضوع محتمل البقاء فيجوز إحرازه في الزمان اللاحق بالاستصحاب.

قلت لا مضايقة من جواز استصحابه في بعض الصور إلا أنه لا ينفع في استصحاب الحكم المحمول عليه.»

ما عرضمان این بود که به نظر می‌رسد که ما دو تا شرط داریم. یک شرط عام که اتحاد قضیۀ متیقنه و مشکوکه موضوعاً و محمولاً. یک شرط خاص به قضایایی که به مفاد کان ناقصه باشند و آن وجود خارجی موضوع. این در اینجور قضایا شرط هست. به دلیل این که یقین سابق ما به این شکل است. یقین سابق ما حمل محمول بر فرد موجود در خارج است. بنابراین مشکوک ما هم باید به همین شکل باشد که وجود خارجی‌اش محرز باشد تا شک در همان قضیۀ متیقنه باشد. این در واقع از فروع همان اتحاد قضیۀ متیقنه و مشکوکه است. چیز جدیدی نیست ولی خب یک تطبیق خاصی دارم. ما عرض می‌کردیم در جایی که ما هم در موضوع شک داریم که تحقق دارد یا تحقق ندارد و هم در محمول شک داریم اینجا نمی‌دانیم زید هنوز زنده هست یا زنده نیست، و اگر زنده هست زنش را طلاق داده یا طلاق نداده، بنابراین زوجیتش برای زنش هنوز باقی هست یا باقی نیست. ما اینجا استصحاب بقای زوجیت زید متوقف هست بر این که ابتداء حیات زید را استصحاب کنیم، در مرحلۀ بعد زوجیت زید را. ما عرض می‌کردیم که عرفاً ابتداء موضوع را استصحاب می‌کنند و بعد محمول را برای این موضوع محرز بالاستصحاب با استصحاب دیگری ثابت می‌کنند. شیخ این را نمی‌خواهد قبول کند. و می‌خواهد بگوید این مطلب درست نیست. اینجوری توضیح می‌دهد:

«بيان ذلك أن الشك في بقاء الحكم الذي يراد استصحابه إما أن يكون مسببا من سبب غير الشك في بقاء ذلك الموضوع المشكوك البقاء مثل أن يشك في عدالة مجتهده مع الشك في حياته و إما أن يكون مسببا عنه.

فإن كان الأول فلا إشكال في استصحاب الموضوع عند الشك لكن استصحاب الحكم كالعدالة مثلا لا يحتاج إلى إبقاء حياة زيد لأن موضوع العدالة زيد على تقدير الحياة إذ لا شك فيها إلا على فرض الحياة فالذي يراد استصحابه هو عدالته على تقدير الحياة و بالجملة فهنا مستصحبان لكل منهما موضوع على حدة حياة زيد و عدالته على تقدير الحياة و لا يعتبر في الثاني إثبات الحياة.»

بعد ادامۀ بحث را دنبال می‌کند که ادامه‌اش را کار ندارم.

ایشان می‌گوید در جایی که شک ما در بقای محمول ناشی از شک در بقای موضوع نیست اینجا ما دو استصحاب داریم ولی هر کدام ربطی به همدیگر ندارند. ما می‌توانیم استصحاب حیات زید کنیم. البته به شرطی که حیات زید اثری داشته باشد. البته حالا این را در کلام شیخ اشاره نشده ولی مفروض استصحاب حیات زید در صورتی که حکمی بر حیات زید بار شده باشد این استصحاب بار می‌شود. اما اگر عدالت زید اثری داشته باشد این عدالت زید موضوعش حیات زید نیست. موضوعش فرض الحیات هست، ایشان اینجوری تعبیر می‌کند. بعد تعبیرش هم هست لأنّ موضوع العدالة زید علی تقدیر الحیاة اذ لا شک فیها الا علی فرض الحیاة.

به نظر می‌رسد که این مطلب ناتمام است. درست است شک ما بر فرض حیات هست. ولی این معنایش این نیست که عدالت در قضیۀ متیقنۀ ما بر زید علی فرض الحیاة علی تقدیر الحیاة بار شده باشد. بر زید حی بار شده، نه زید علی تقدیر الحیاة. شیخ قبلاً مطلبی را اشاره می‌فرمودند، اشاره می‌فرمودند که ما در قضیۀ مشکوکه موضوع ما باید به همان نحوی که سابقاً مستصحب بر او عارض شده به همان شکل موجود باشد. معروض مستصحب به شکلی که در قضیۀ سابقه معروض مستصحب هست الآن هم باید موجود باشد. روی همین جهت ظاهر تعبیرش این بود که وجود خارجی زید باید احراز بشود. چون در قضایای با مفاد کان ناقصه در قضیۀ سابق، در زمان سابق، در زمان یقین زید به وصف تقرره الخارجی معروض محمول هست و محمول بر او بار می‌شود. اگر چنین هست به وصف، باید تقرر خارجی‌اش اثبات بشود و الا اثبات نشود این قضیۀ متیقنه آن قضیۀ مشکوکه نیست. یک مقداری به نظر می‌رسد که این جمع کردن فرمایشات مرحوم شیخ دشوار باشد.

مرحوم آقا ضیا اینجا آن بحث‌های سابق مرحوم حاج شیخ را به گونۀ دیگری تفسیر کرده بودند. ایشان اصلاً اشکالات شیخ را به اینجا برمی‌گرداندند روی مبنای خود شیخ که احراز بقای موضوع را، احراز استعداد مستصحب برای بقاء را شرط می‌دانند. روی آن مبنا گفته بودند. فرموده بودند در قضایایی که به مفاد کان ناقصه هست تا وجود خارجی موضوع احراز نشود استعداد مستصحب ما که محمول هست برای بقا احراز نمی‌شود. به خاطر این که این محمول اگر بخواهد در همان موضوع، اگر در موضوع دیگر باشد که آن محمول نیست. انتقال عرض پیش می‌آید، بلا موضوع عرض بدون موضوع که نمی‌تواند باشد آن بحث‌هایی که مطرح فرمودند. حالا ما آن را اشکال کردیم. ما عرض کردیم که، کلام مرحوم شیخ اصلاً به این ربطی ندارد. علاوه بر این که ربطی به این ندارد کلام آقا ضیاء تام هم نیست. نه ارتباطی به کلام مرحوم شیخ دارد نه خودش و عرض کردیم که آن چیزی که مقتضی برای تحقق موضوع است همان هم می‌تواند مقتضی برای تحقق محمول باشد. برای تحقق محمول لازم نیست موضوع خودش احراز بشود. مقتضی‌اش احراز بشود کفایت می‌کند. عرض کردم زید اقتضاء حیات دارد، بر فرض حیات هم ما اقتضاء زوجیت برای همسرش هم هست.

شاگرد: این مقتضی مقتضی است نه خود مقتضی

استاد: این خود مقتضی است.

شاگرد: اگر هیچ مانعی نباشد حکمش می‌آید.

استاد: نه خودش. زوجیت زید باید اقتضاء بقا داشته باشد. اقتضاء بقا با این هست که زید اقتضاء ثبوت داشته باشد، و آن زوجیتش هم اقتضاء بقا داشته باشد، همین مقدار کافی است.

شاگرد: زوجیت این است که خود زید باشد و طلاق هم نداده باشد

استاد: نه، مقتضی زیدیت این است که همین مقدار. ببینید بحث کلمۀ مقتضی وجود ندارد بحث این است که ما می‌گوییم که اگر زید مقتضی داشته باشد برای وجودش و طلاق هم نداده باشد، یعنی مقتضی بر بقای زوجیت باشد آن زوجیت این می‌تواند اقتضای بقا دارد. زوجیتش اقتضای بقا دارد. اقتضای بقا یعنی همین. یعنی اگر، اصل بحث هم این هست که نقض صدق می‌کند. بیانی که مرحوم شیخ دارد مقتضی به بحث فلسفی که نیست ما بخواهیم ببینیم چی چی است. بحث این هست که عدالت زید اگر بخواهد تحقق بکند یا اگر از بین رفته باشد یا به خاطر این هست که اصلاً نمی‌توانسته این عدالت باقی باشد. نه، وقتی خود زید می‌توانسته است باقی باشد و می‌توانسته ازدواج با زنش هم ادامه داشته باشد این مقتضی وجود عدالت هست.

شاگرد: اگر یکی زید را کشته باشد این اصلاً مقتضی ندارد بقای زوجیت؟ یا مقتضی دارد مانع آن است؟ اگر یکی زید را کشته باشد زوجیت دیگر بقائش مقتضی ندارد.

استاد: نه، مقتضی داشته. مقتضی دارد چون عدالتش از بین رفته. یعنی به این معنا بعد از مرگ هم مقتضی. مقتضی به چه معناست؟ یعنی در حین مرگ مقتضی بقاء هست چون مقتضی وجود داشته. یعنی آن حیاتش از بین رفته. یعنی الآن بالفعل. دو بحث است ببینید بالفعل شما یقین دارید که الآن زوجیت نیست. نبودن زوجیت یک بحث است، نبودن مقتضی زوجیت بحث دیگری است.

شاگرد: نبودنش در اثر مانع است یا در اثر نبودن مقتضی است؟

استاد: در اثر مانع است. مانعی که سبب شده جلوی حیاتش را بگیرد.

شاگرد: مانع حیات است

استاد: نه مانع آن هم نیست. چه مانعی دارد؟ بازی با الفاظ است. یعنی این که ما بخواهیم بگوییم. یعنی مشکل قضیه تشخیص این که کدام را مقتضی حساب کنیم کدام را مانع حساب کنیم. بحث عمده‌اش قضیه یک نکتۀ دیگر است که می‌خواهم الآن رویش تکیه کنم. آن نکته این است که حالا مرحوم آقا ضیاء کلام شیخ را که به این شکل تفسیر می‌کنند بعد به اینجا که می‌رسند که مرحوم شیخ در استصحاب عدالت زید می‌فرمایند موضوع عدالت زید علی تقدیر الحیاة هست خب حالا باید با آن تفسیر خاصشان عبارت را توجیه کنند، به یک معنا نمی‌توانند توجیه کنند، اشکال می‌کنند. اشکال می‌کنند می‌گویند که در واقع چون استعداد عدالت متوقف است بر خود حیات زید نه حیات تقدیری زید. بنابراین اگر حیات ما حیات تقدیری باشد استعداد عدالت هم تقدیری می‌شود. ما استعداد بالفعل برای مستصحب معتبر می‌دانیم، نه استعداد تقدیری و تعلیقی به تعبیر ایشان. بنابراین اگر حیات داشته باشد استعداد وجود دارد. اگر حیات نداشته باشد استعداد وجود ندارد. بنابراین ایشان می‌گویند که این بیان مرحوم شیخ روی مبنای خودش تام نیست. البته ما عرض کردیم به نظر می‌رسد که این بیان شیخ با مطلب قبلی‌شان سازگار نیست، ولی نه از آن حیثی که مرحوم آقا ضیاء مطرح می‌فرماید که استعدادش تعلیقی است و امثال اینها. بلکه ما ممکن است بگوییم که بر فرض حیات استعدادش بالفعل است. ما جمله‌ای را هم که می‌خواهیم استصحاب کنیم عدالت بر فرض حیات را می‌خواهیم اثبات کنیم. استعداد عدالت بر فرض حیات دیگر تعلیقی نیست. چون فرض این هست که فرض کردید حیات را. در این فرضی که حیات باشد در این فرض استعدادش هم موجود است. مشکل استعداد از ناحیۀ این بود که حیات ندارد. در آن فرضی که استعداد را شما در نظر گرفتید، استعداد عدالت هم وجود دارد. پس بنابراین وقتی عدالت وجود دارد، یعنی استعداد عدالت موجود است، استعدادش تعلیقی نیست. این که شما در واقع آمدید از یک طرف، یعنی کلام مرحوم شیخ این است، موضوع ما زید حی نیست، زید مقدر الحیاة است. زید مقدر الحیاة زیدی که حیات در موردش فرض شده این استعداد عدالت در موردش هست دیگر. اینجوری تعبیر می‌کنند. ولی اصل قضیه عرض کردم این هست که به نظر می‌رسد که قضایای کان ناقصه موضوع وجود خارجی موضوع هست نه تقدیر وجود خارجی. خود وجود خارجی هست. این وجود خارجی و وجود خارجی احراز شده هم موضوع است. یعنی به تعبیر دیگر ما در قضایایی که به مفاد کان ناقصه داریم یک تعبیری آقایان دارند می‌گویند ما یک عقد الوضع داریم یک عقد الحمل داریم. عقد الوضع مربوط به موضوع است، عقد الحمل مربوط به محمول است. در ناحیۀ عقد الوضع ما قبل از تحقق قضیه موضوع را محرز الوجود می‌دانیم به وجود خارجی. یعنی موضوعی که محرز الوجود هست و وجود الخارجی، ما می‌گوییم شک داریم که محمول تحقق دارد یا ندارد، بر خلاف حالت سابقه‌اش که یقین داریم که نسبت به این موضوع محقق خارجی یقین داریم که محمول در موردش صادق هست. بنابراین اصل فرمایش شیخ به نظر می‌رسد باید به گونه‌ای که قبلاً مطرح فرمودند مطرح بشود نه به این معنی که اینجا. بله شما حالا ممکن است بگویید به یک مدل دیگری بحث را اشکال کنید. آن مدل این هست که بگویید که استصحاب برای ترتیب آثار شرعیۀ آن مستصحب ماست. حیات زید اگر یک اثری داشته باشد، اگر زید حیاتش یک آثاری داشته باشد. شما می‌توانید استصحاب حیات کنید برای این که آن آثار را بار کنید. ولی فرض کنید که زید هیچگونه حیات، نفس حیاتش اصلاً اثر ندارد. اثر برای عدالت زید حی است. شما استصحاب حیات می‌کنید برای چی؟ استصحاب حیات می‌کنید برای این که موضوع درست کنید بر استصحاب دیگر؟ موضوع بودن حیات زید برای استصحاب دیگر شرعی نیست. موضوع بودنش به خاطر این که در قضایا به مفاد کان ناقصه یقین شما متوقف هست بر بقای موضوع. تحقق موضوع در خارج، بقای موضوع تعبیر نکنم. تحقق خارجی موضوع در سابق. تحقق خارجی موضوع در سابق که در یقین معتبر است، و تحقق خارجی موضوع در لاحق که در شک معتبر است، اینها هیچکدام شرعی نیستند. آثار شرعی حیات زید اینها نیستند که. یعنی به تعبیر دیگر شما می‌خواهید تحقق خارجی موضوع را اثبات کنید تا استصحاب محمول بار کنید. شارع استصحاب محمول را این اثر شرعی این موضوع نیست. اینجوری مثلاً کسی اشکال کند. ولی به نظر می‌رسد بنا به دقت عقلیه، یعنی اثر شرعی نیست. ولی اینجور نیست که شارع مقدس دخالتی نداشته باشد. یعنی شارع مقدس برای زید، چون با یک، یعنی اثر شرعی، اثر شرعی است به تعبیر دیگر، اینجوری تعبیر بکنم. ببینید شارع مقدس گفته که اگر شک کردید در همان چیزی که قبلاً به آن یقین دارید، استصحاب کن. استصحاب موضوعش شک هست در نفس شیءای که قبلاً به آن یقین داریم. این شک برای این که تحقق پیدا بکند باید آن موضوع ما خارجاً تحقق داشته باشد. و آن چیزهایی که در تحقق. یعنی حالا تعبیر را اینجوری تعبیر بکنم که اگر شارع. درست است شارع چه بر عدالت حکمی بار بکند چه حکمی بار نکند جملۀ زید عادل برای این که عرفاً صدق کند وجود خارجی زید در صدق این جمله دخالت دارد. این که وجود خارجی زید دخالت دارد در صدق قضیۀ متیقنه این حکم شرعی نیست که. اینجور نیست که شارع مقدس سبب شده باشد که صدق قضیۀ زید عادل متوقف بر وجود زید باشد. شارع نیامده گفته اگر زید موجود باشد عادل است. این درست است. ولی شرط استصحاب در واقع به یک معنا اثر استصحاب است. یعنی آن. ما اگر به هر حال می‌خواهم این را بگویم، اصلاً چرا ما در مستصحب می‌گفتیم استصحاب برای ترتیب آثار شرعی مستصحب هست. یک قدری روی این بحث تأمل کنید. من تصورم این هست که ما در واقع ولو استصحاب محمول و حکم ظاهری محمول. بگذارید یک قدری بحث را تأمل کنم بعداً نکته‌ای که می‌خواهم عرض بکنم عرض می‌کنم. یعنی به حسب ظاهر بدوی اینجا اشکال هست، نه این که اشکال نیست. ولی می‌خواهم من عرض بکنم اصل این که ما می‌گوییم مستصحب باید حکم شرعی داشته باشد و استصحاب برای ترتیب آن حکم شرعی باشد آن دلیلی که هست اینجور جاها را نمی‌گیرد. این اجمال قضیه است حالا من فردا در موردش توضیح خواهم داد. حالا من عرض کنم خدمت شما. فردا یک توضیحی در این مورد می‌دهم ولی یک چکیده‌ای از مختاری که ما در این بحث داریم در اصل این که بقای موضوع به چه معناست عرض می‌کنم. بیشتر می‌خواهم برویم روی بحث این که می‌گویند مدار برای تشخیص موضوع عقل است یا لسان دلیل هست یا عرف هست به آن تکیه کنیم. یکی روی تفسیری که ما از بقای موضوع می‌کنیم این بحث را دنبال کنیم. یکی هم به مدل بحثی که آقایان، یک مقداری چون مدل بحث ما با مدل بحث آقایان تفاوت دارد آن را می‌خواهیم. بیشتر در آن بحث اوّل اکتفا می‌کنم به همان بحث‌هایی که قبلاً ما طرح کردیم. من فقط بحث مختار را مطرح می‌کنم، مقدمه برای بحث آینده که تشخیص موضوعی که احرازش در استصحاب شرط است به چه نحو است، به عقل است یا به لسان دلیل است، آنجا اینجوری می‌خواهم عرض کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان